

# با پنجه ظریف استاد

کاوہ کوھک



می خرامد و می تراشد. چوب عربان زخمه برمی دارد تا طرح بر سینه اش بنشیند. طرحی که پیش از این خطی بود بر کاغذی. مغار عشوه می ریزد میان انگشتان، ولی نه هر دستی که استاد بایدش بود. مدتی مدید دست و مغار بر تخت چوب عشق بازی کردند. دل دادند و جان گرفتند تا طرح در افتاد و دست استاد، استاد شد.

چوب و انسان دوستانی دیرینه اند از همان روزها که ابزار ساز شدیم، چوب قسمتی از زندگی مان شد. خانه هایمان، حصارهایمان حتی عصای دست پیرانمان شد. اما رنگ و رویش در طبیعت گونه ای دیگر بود. پوست که روی درخت می نشست، هزار چهره می گرفت. همین شد که طرح روی چوب زدیم. مردمی آمدند و کنار دست نجاران نشستند. هر چه نجار ساخت، نقش انداختند. کارشان بازار گرمی درودگر شد. قرن ها آمدند و سال ها میان تاریخ ذوب شدند. استادان مثبت بر چوب زدند و معرقی. هنر بر دامان هنرمندان پرورش یافت. روحی تازه گرفت. رشد کرد و هنرمندان نوپا، پا به عرصه گذاشتند.

هر جا که چوب بود مثبت هم بود. موزه ها، مساجد، کاخ های سلطنتی، معابد، همه طرحی برجسته روی ستون ها و طاق های خود داشتند. ولی

نان شاگردان بردند. به گفته استاد اسماعیل هنرور طرح ابتدایی و کار نخست از عهده کسی ساخته است که سال ها مغار زده باشد. نخستین طرح ساخته شده را از مثبت کار می خزند و به دستگاه می سپارند. کسانی هم هستند که با قیمتی نه در شأن هنر، کار را پرداخت می کنند.

ایتالیایی ها و فرانسوی ها پیشروی کردند، آلمان ها و انگلیس ها نیز گوی رقابت از یکدیگر ربودند. جهان صنعتی پیش رفت. ما میان هنر و صنعت جا ماندیم. چنین شد که بسیاری از استادان خانه نشین شدند. کار از کفشان رفت. قیمت شکست و گرایش به انبوه سازی سرمایه داران را پول سازان مثبت ساخت. هر که بامش بیش برفش بیشتر. ماشین کپی زنی به چند شکل ساخته شد. از یک تیغه تا شش تیغه. بگذریم که اروپایی ها دستگاه دیجیتال می ساخته اند. چوب و طرح سه بعدی را به دستگاه می دهند و کار تراش خورده می ستانند. ما با همین چند مدل دستگاه ساده از رقابت جا ماندیم.

## قیمتی برای عشق

کار استاد عشق ورزیدن است. مثبت حوصله می خواهد. باید بنشیند پای کار و با هر مغاری لذتی ببری. چوب هم جان دارد. با انسان انس می گیرد، با هم بودنشان عادت می شود. ولی هستند مثبت کارانی که روی به شغل دیگری آورده اند. زندگی خرج دارد. خرج به دخل که بچرید، باید چاره ای اندیشید. حال مثبت کاران نیز چنین است. هر چند سازمان صنایع دستی این روزها به هنرمندان توجه بسیار دارد. مشکل جای دیگری ست. تسهیلات و وام به هنرمندی تعلق می گیرد که درس خوانده باشد. لااقل مدرکی حتی یک دیپلم ساده از فنی و حرفه ای گرفته باشد. چاره چیست. استادان امروز، اغلب شان پای گیره بزرگ شده اند. مونس شان چوب بوده و مغار. سینه چوب می شکافتند و طرح و نقشه استاد می خواندند. کمتر شان فکر درس و کتاب بودند. این است حکایت امروز مثبت کاری. ماشین کپی و پرداختی ساده. کار زیبا و تک بی قیمت است. از هر مدل که باشد، چه مثبت برجسته، چه نیم برجسته و چه کم برجسته. قلم زنی باشد یا پیکره. درد استاد این است، کارش بی قیمت است، ولی خریدار تنها یکی می خرد. نفروشد هم چاره ای ندارد، بالاخره یکی میان این همه استاد خانه نشین یافت می شود که غم ناشی، قیمت کارش بشکند.

حرف استاد حسین جباری هم همین است. این روزها وقت گذاشتن و کار دست خلق کردن، صرفه اقتصادی ندارد. برای همین اگر کسی مثبت را برای شغل و روزی رسان خانه اش انتخاب کند، اشتباه کرده است. البته منظور هنر مثبت است که صنعت کار ماشین است و با تکنولوژی راه خود را می رود.

چوب جان دارد. زنده است و پس از مرگ به جان طبیعت جاری. چنین است که نمی توان گفت کدام قوم نخستین مثبت را به تن عربان چوب نشانه گذاشته است. پدر کار خویش را به فرزند می آموخت و استاد به شاگرد. طولی نکشید مثبت که تنها هنر بود، شغلی شد درآمدزا و سودآور.

## آغاز صنعت

اگر تاریخ ورقی بخورد. همه هنرها در روزگاری سخت راه رشد پیش می گرفتند و روزگار که آرام می گرفت، آرامش دگر بار به جان هنرمندان بازمی گشت. زمان آل بویه عرصه بر ایرانیان سخت شد. بعد هم داستان ترکان عثمانی و شاه اسماعیل صفوی.

دوران شاه عباس به زیبایی و نقوش نگاه ویژه ای شد. مثبت کاران نیز فرصت مغتنم شمرده و کم کم مثبت از هنر به یک صنعت بدل گشت.

کما بیش صنعت مثبت کاری، همچون دیگر صنایع دست راه تکامل پیش گرفت. ناگفته نماند، پایان دوره صفویه و دوران قاجار هنر دوباره به رکود کشیده شد.

سال یک هزار و سیصد و یازده شمسی بود. دستور آمد هنرستانی راه اندازی شود، به نام صنایع قدیمه. چرخ زدن و استاد زبردست یافتند. مرحوم احمد امامی در شهر آباده استان فارس سکنی داشت. او را به تهران خواندند. پسر نیز که زیر دست پدر دل چوب را نقش می زد به تهران آمد. کارگاه مثبت راه اندازی شد.

هر گوشه مردی آستین بالا زد و مغار بر تن چوب کشید. مثبت خیلی زود جهانی شد. نام صنعت که سر زبان افتاد، گوش اروپاییان تیز شد. نمونه هایی خریدند و هنرمندانی استخدام کردند. هنرمند پروراندند و دستگاه ساختند. هر چند هنرمندان نیز طرحی نو دراندختند.

هر طرح که متولد شد، زیر ماشین کپی زنی (پانتاگراف) رفت و هزاران شکل ساخت. هر چند پایان کپی ها نیز زیر دست استاد پرداخت می شود پرداختی نه چندان دشوار.

بر این اساس کار سخت بر دوش استاد ماند و

